

سخنان ابوالاعلی مودودی درباره فلسفه قیام امام حسین علیه السلام

هدف شهادت

در ماه محرم هر سال، دهها میلیون از مسلمانان شیعه برای عزاداری به تظاهرات می پردازند و اهل سنت نیز حزن و اندوه خود را به مناسبت شهادت امام حسین ابراز می دارند، ولی با کمال تأسف باید گفت که اغلب این افراد توجه ندارند که هدف امام حسین از این جانبازی که نه تنها جان گرانبهای خود را فدا کرد، بلکه خانواده و فرزندان و کودکان خود را نیز فدا نمود، چه بود؟ ابراز غم و اندوه هر خانواده ای، به مناسبت به شهادت رسیدن ظالمانه و کینه توزانه یکی از افراد خاندان خود، یک امر فطری است، همانطور که غم و اندوه هواداران و علاقمندان و دوستداران این خاندان - شهید داده - یک امر طبیعی است. شاید این نوع اندوه و غم در همه دنیا از سوی هر خانواده ای - و منسوبین آن - ابراز شود، ولی ارزش اخلاقی این امر بیشتر از اینکه نتیجه و واکنش طبیعی دوست داشتن این خاندان و یا دوست داشتن علاقمندان همراه آنان در ابراز علاقه نسبت به شخص این «شهید» باشد، نیست ولی سئوالی که در اینجا مطرح می شود اینست که چه چیزی شهادت امام حسین را متمایز ساخته که علی‌رغم مرور قرون متمادی و طولانی، این حزن و اندوه و سوگواری، همه ساله تجدید و تکرار می شود؟ اگر شهادت او به خاطر یک هدف بزرگ و آرمانی بلند نبود، استمرار ابراز غم و اندوه همه ساله، در قرون متمادی با انگیزه علاقه و محبت شخصی و یا منسوب بودن به او، معقول نبود، بلکه اگر این امر در چشم انداز صحیحی بررسی نشود، باید پرسید این علاقه و محبت شخصی - فقط محبت و علاقه - در دیدگاه شخص امام حسین چیست و خود وی چه نوع ارزشی را برای این فداکاری و جانبازی قائل است؟ و اگر شخصی و برای خود عزیزتر از هدف بود، پس چرا خود را برای آن هدف فدا نمود؟ پس فداکاری و جانبازی وی، خود دلیل قاطعی است بر اینکه آن هدف، عزیزتر از روح و جانش بود

بنابراین، اگر ما در راه تحقق عینی این هدف کوشا نباشیم و بلکه بر خلاف آن رفتاری داشته باشیم، به هر مقدار هم که برای آن بزرگواری گریه کنیم و قاتلان وی را لعن و نفرین نماییم، نباید انتظار و امید داشته باشیم که امام حسین، خود از ما سپاسگزار باشد و در روز قیامت هم این اقدام ما را مورد تقدیر قرار دهد. همانطور که نباید توقع داشته باشیم که خداوند حسین، بر این گریه و اندوه و عزاداری ما، ارزشی قائل بشود.

پس ما باید به خوبی دقت و درک کنیم و ببینیم که امام حسین در راه کدام هدفی شهادت را پذیرفته است؟ آیا او چون خود را برای اداره حکومت صالح تر می دانست، به خاطر آن خود را «فدا» نمود؟ بی تردید کسی که با سیره خاندان امام حسین آشنا باشد و برتری و اوج اخلاقی معنوی آن را درک کند، حتی نمی تواند تصور هم بکند که این خاندان حاضر بودند در راه به دست آوردن حکومت و قدرت، راضی بشوند که خون مسلمانان ریخته شود. حتی اگر به طور فرض، نظریه کسانی را بپذیریم که چون این خاندان خود را صالح تر برای کسب قدرت سیاسی و اداره حکومت میدانستند، این روش ها را در پیش گرفتند، اما تاریخ نیم قرن و پنجاه ساله، از دوران خلافت ابوبکر تا سلطنت معاویه، مسئله جنگ و خونریزی فقط برای به دست آوردن قدرت و حکومت، هرگز راه و روش و اخلاق و منش این خاندان - اهل بیت - نبوده است. و به همین دلیل باید بپذیریم که به طور قطع، امام حسین آثار و شواهد دگرگونی و انحطاط وسیعی را در جامعه اسلامی آن روز میدید و به روشنی دریافته بود که روح و حقیقت نظام دولت اسلامی در حال انحراف و فساد است و روی همین اصل جلوگیری از این انحراف و سقوط را یک ضرورت میدانست، حتی اگر لازمه آن جنگ باشد و در این راستا سکوت را نه تنها جایز نمی شمرد، بلکه آن را یک فریضه واجب میدانست.

تغییر در هدف و اصول قانون اساسی

این دگرگونی و تغییر اساسی چه بود؟ مردم به حسب ظاهر از دین منحرف نشده بودند. همه مردم از جمله عناصر حاکمیت، به ظاهر، به خدا و پیغمبر و قرآن کریم مانند گذشته عقیده داشتند. در قوانین اجرائی نیز تغییری دیده نمی شد. محاکم قضائی دولت اموی مطابق اوامر قرآن کریم و روایات، مانند دوران قبل از حکومت اموی، احکام صادر می کردند. در حقیقت می توان گفت: در آن دوران در هیچ دولت اسلامی جهان تغییری روی نداده بود. بعضی افراد راجع به جنبه های تاریک زندگی شخصی و اخلاقی یزید حرف می زنند این مطلب طبعاً نظریه مشترکی را فراهم ساخته، حاکی از اینکه قیام حسین علیه السلام ضروری بود زیرا

او اجازه نمیداد فردی مانند یزید با چنان اخلاق فاسد و زننده ای، در رأس حکومت اسلامی قرار گیرد. البته علیرغم اعتراف به این جنبه ضد اخلاقی یزید، نمی توان گفت فقط همین عامل، موجب قیام حسین گردیده بود. که با توجه به اینکه وضع اداری، صورت به ظاهر درستی داشت، آن حضرت دست به کار چنان اقدامی شود. به هر حال عامل شخصی و خصوصی نمی تواند موجب آشفتگی خاطر حسین(ع) شده باشد، بلکه حقیقتی که پس از بررسی عمیق تاریخ روشن می شود، این است که نامزدی یزید به عنوان ولیعهد و نشستن به جای پدر و سپس تاجگذاری وی و جلوس بر کرسی سلطنت، عملاً در طرز اجرای قانون اساسی اسلام، نشان دهنده تغییر و دگرگونی ریشه داری بود. البته درست است که نتایج این امر آن روزها به طور کامل روشن و آشکار نبود، ولی هر شخص دوربینی در همان اوایل امر به سهولت می توانست آن را درک کند و دریابد که این روش و دگرگونی به کجا خواهد انجامید. در نظر اول حسین طوفان و مصیبتی را که جهان اسلامی بدان گرفتار خواهد شد، پیش بینی نمود، آنگاه تصمیم گرفت که روح و جانش را در راه آن هزینه نماید و نظام را به راه صحیح خود برگرداند.

نقطه انحراف

برای درک و فهم کامل این امر، ناگزیریم اصول مشخص قانون اساسی دولت اسلامی را که برای مدت چهار سال تحت رهبری رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین بوده است، بشناسیم. از آن گذشته، ببینیم نمادهای کلی و خاص سیستم اداری اسلامی تازه ای که تحت رهبری بنی امیه و بنی عباس و سلسله های بعدی، از آغاز دوران نامزدی یزید، به کار افتاد چه بود؟ از این بررسی نسبی خواهیم توانست بین دوره هایی که یکی به وسیله دولت اسلامی صدر اسلام و دیگری به وسیله دولتهای متعاقب آن اداره می شد - تا هنگامی که به نقطه انحراف رسید - تفاوت ها را تشخیص دهیم.

از این بررسی نیز خواهیم دانست که چرا آن شخص که به طور مستقیم در دامن پیغمبر و فاطمه و علی تربیت شد و از دوران کودکی تا دوران میان سالگی، از بهترین فضیلت های جامعه اصحاب پیغمبر برخوردار بود چرا - بدون توجه به نتایج حاصله - به همان وقتی که نقطه انحراف آغاز می شد، با تغییر جدید به مخالفت برخاست تا از ریشه دار شدن این انحراف جلوگیری کند؟

آغاز سلطنت بشری

مهمترین ویژگی دولت اسلامی اقرار و اعتراف عملی - نه زبانی و ظاهری - بر این نکته است که مالک اصلی جهان هستی خداست و مردم - در کره زمین - رعیت خداوند هستند. و اینکه حکومت در برابر این رعیت [مردم] مسئول است و هرگز مالک و صاحب آنها نیست. رعیت نیز بردگان حکومت نیستند و اولین وظیفه حاکمان آنست که یوغ بندگی خدا را بر گردن نهند و به بندگی وی اذعان نمایند و سپس به مسئولیتها و وظایف خود نسبت به اجرای قوانین الهی در حق رعیت خدا عمل نمایند. ولی سلطنت یا پادشاهی بشری - که در میان مسلمانان با ولایت عهدی یزید آغاز گردید - دارای این ویژگی شد که پادشاهی خدا تنها به زبان اقرار شود ولی به لحاظ عملی، همان نظریه ای که در تمامی پادشاهی های جهان اساس کار قرار داشت، یعنی انحصار قدرت و پادشاهی در دولت و خاندان حاکمه و در اختیار داشتن جان و مال و عزت و کرامت و همه چیز رعیت، مورد استناد قرار گرفت و حتی اگر قانون خدا در این سرزمینها پیاده و به مورد اجرا گذارده شود نیز، تنها شامل عامه مردم می شود و اغلب خود پادشاهان و خاندان آنها و فرماندهان و حکام را در بر نمی گیرد.

توقف امر به معروف و نهی از منکر

هدف دولت اسلامی گسترش نیکی های مورد نظر خداوند و از میان برداشتن پلشتی ها و زشتی های مورد نفرت خداوند متعال بود ولی پس از چیرگی شیوه پادشاهی بشری، هدف حکومت تنها منحصر به کشورگشایی و به کرنش کشاندن ملتها و جمع آوری «خراج» و زندگی رفاه آمیز و اشرافی زمامداران گردید؛ این پادشاهان کمتر به یاد خدا بودند و خود و فرمانداران و نمایندگان آنها پیش از نیکی، به گسترش و انتشار پلشتی ها و زشتیها پرداختند و بسا وقتها بندگان خدایی که در جهت گسترش خیر و ممانعت از شر و فساد و نیز در راستای نشر دین و تحقیق و تدوین علوم اسلامی همت گماردند، به جای یاری و کمک، در معرض خشم و غضب آنان قرار گرفتند، گو اینکه به رغم مقاومت حکام، علمای مزبور به انجام وظیفه خویش ادامه دادند. همچنانکه پیامدهای سیاستها و شیوه زندگی حکام و دولتمردان نیز - با وجود کوشش های این دسته از علما - جامعه را به انحطاط و فساد اخلاقی سوق می داد؛ این حاکمان در جهت ایجاد مانع در راه گسترش اسلام و در راستای حفظ منافع خود از هیچ کوششی دریغ نمی ورزیدند و بدترین نمونه و مثال آن نیز چیزی بود که در حکومت بنی امیه و به صورت تحمیل «جزیه» بر کسانی از غیر مسلمانان که به اسلام می گرویدند، در آمد. روح دولت اسلامی نخست روح پرهیزگاری و ترس از خدا بود و رئیس دولت، خود بهترین نمونه و الگوی چنین روحی به شمار می رفت و به همین دلیل دولتمردان، قضات و فرماندهان نظامی، همگی سرشار از این روح و روحیه بودند و آنها نیز به نوبه خود تمامی جامعه را از این روح و روحیه لبریز می کردند. ولی به تدریج حکومتهای مسلمانان و حکام و سردمداران ایشان راه پادشاهی را در پیش گرفتند و شیوه زندگی کسری انوشیروان و قیصر روم را الگوی خود قرار دادند و بدین ترتیب ظلم

و جور بر عدل و داد چیره شد و فسق و فجور، جای تقوا و پرهیزگاری را گرفت و عصر بی بندوباری و گستاخی و بی شرمی آغاز گردید و راه و رسم حکام، از تمییز حلال و حرام فاصله ها گرفت و پیوندهای سیاست و اخلاق گسسته شد و به جای اینکه خود از خدای بترسند، بندگان خدا را از خویش ترسانند و بجای اینکه وجدان های مردم را بیدار کنند، وجدان مردم را با اموال و هدایای خود خریداری نمودند.

منبع: کتاب فلسفه نهضت حسینی، سید هادی خسروشاهی/ترجمه حجت الاسلام و المسلمین سیدهای خسروشاهی